

در قلمرو دیدار

با مجید مجیدی، زندگی و آثارش

به انضمام فیلمنوشت

بید مجنون

رضا درستکار



قصیده سرا



قصیده سرا

در قلمرو دیدار
با مجید مجیدی، زندگی و آثارش
(به انضمام فیلمنوشته بید مجنون)
رضا درستکار

طرح جلد: حسین خسروجردی
نظارت فنی: تقی سیف
حروفنگاری و صفحه‌آرایی: سارا آسوده
چاپ اول: ۱۳۸۵
چاپ: سحاب
تعداد: ۱۵۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ است.
۴۵۰۰ تومان

تلفن: ۷۷۵۳۲۴۲۵ - ۷۷۵۳۰۳۵۳

صندوق پستی ۶۳۵۴ - ۱۵۸۷۵

پست الکترونیک: ghasidehsara@hotmail.com

درستکار، رضا

در قلمرو دیدار: با مجید مجیدی زندگی و آثارش به انضمام
فیلمنوشته بید مجنون / رضا درستکار. - تهران: قصیده سرا،
۱۳۸۵.

۴۰۰ ص. مصور، عکس.

ISBN 964-8618-54-2: ۴۵۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. مجیدی، مجید، ۱۳۳۸ - - مصاحبه‌ها. ۲. فیلمنامه‌ها. الف.

عنوان. ب. عنوان: بید مجنون. ج. عنوان: با مجید مجیدی زندگی و
آثارش به انضمام فیلمنوشته بید مجنون.

۷۹۱

PN۱۹۹۸/۳/م۲۳۵۴

/۴۳۰۲۳۳۰۹۲

۸۴-۳۸۵۲۵

کتابخانه ملی ایران

فهرست

گشایش	۱۱
فصل اول: گفت‌وگو با مجید مجیدی	۱۹
فصل دوم: فیلم‌نوشت یید مجنون	۲۱۱
فصل سوم: فیلم‌شناخت و جوایز	۲۸۳
۱. فیلم‌شناخت مجید مجیدی	۲۸۵
در مقام بازیگر	۲۸۵
در مقام کارگردان	۳۰۰
۲. جوایز	۳۰۲
فصل چهارم: پیوست‌ها	۳۳۳
نمایه	۳۳۵
اشخاص	۳۳۵
فیلم‌ها	۳۴۹
تصاویر	۳۵۳

گشایش

باورکردنی نیست، اما گاهی یک اتفاق کوچک، مسیر زندگی آدمی را عوض می‌کند، و به راهی می‌برد که اگر آن اتفاق نمی‌افتاد، شاید هرگز نمی‌رفت و شاید...

مسیر زندگی "مجید مجیدی" فیلمساز نام‌آور امروز ایران که می‌خواست به توصیه پدرش وارد ارثش شود، فقط با یک اتفاق کوچک، اما تعیین‌کننده عوض شد و...

می‌گویند در زندگی جبرهایی هست که آدمی را از آن‌ها گریزی نیست و مجیدی به راهی رفت که امروز می‌شناسیمش...

اما مجیدی امروز با این آرامش و التهاب و قرار، موهای جوگندمی و خطوط نشسته بر چهره‌اش و نگاه آمیخته به تجربیات فراوان و دغدغه‌های ناتمام، با "مجید مجیدی" آن روز تفاوت‌ها دارد؛ حدود سه دهه از آن روزها گذشته است؛ و کوتاه این که، در سینه‌اش گنجینه‌دار حرف‌های ناگفته است و رازدار دیدن‌های مسکوت...

□

* نام‌شناسنامه‌ای مجیدی، "محمدرضا تالش مجیدی" است. مجیدی در سال‌های جوانی‌اش به محلی به نام «مرکز رفاه» رفت و آمد داشت و در آن، به فعالیت‌های نمایشی مشغول بود؛ هم‌قطاران‌اش آن سال‌ها، این نام را به "مجید" گردانند و از باب تحبیب، "مجید" جان صدایش کردند و همین نام و مهر ماند تا به امروز؛ پدرش فومنی بوده است و پدر بزرگ‌اش اهل هشت‌پر تالش؛ جالب آن که در خانواده، هنوز هم او را "محمدرضا" صدا می‌زنند.

مجیدی پیش از ورودش به سینما، تئاتر کار می‌کرد و از بازیگران نخستین تئاتر پس از انقلاب (نهضت حرفیه) بود که در تئاتر شهر اجرا شد؛ به راهی که می‌رفت ایمان داشت، پس به هیچ یک از نهادهای انقلاب نیوست و رفت و از ساکنان تئاتر شهر شد؛ و تا وقتی کسی اعتراضی نداشت، در آن جا بود و به همان دوران پُر عصمت و عزیز و شاد زندگی‌اش وفادار ماند...؛ اینک او بود و صحنه و نمایش و نور و دوباره زیستن و خلق یک زندگی دیگر، مقابلِ چشمانِ تشنهٔ مردمانِ رویابین و بودن و حضور داشتنی توأمان با صمیمیت و صداقت جوانی؛ که هم به عصر طلایی زندگی‌اش، متصل‌اش می‌کرد؛ کودکی، و هم تجلی‌گاه عزیزترین حالات انسان بود، که بی‌صمیمیت و صداقت، آدمی هیچ است. آن روزها یک اتفاق دیگر، دو فیلمساز مهم دو دههٔ پس از انقلاب (دهه ۱۳۶۰، "محسن مخملباف"، دهه ۱۳۷۰، "مجید مجیدی") را به هم پیوند زد؛ قرارها را گذاشتند؛ سر مردان سیاست شلوغ بود؛ به هم خبر دادند و در همان دورهٔ جنینی شکل‌گیری «حوزه هنر و اندیشه اسلامی» که اینک «حوزه هنری» خوانده می‌شود، به مجموعه‌ای که در حال شکل‌گیری بود، پیوستند و...

در پایان دهه ۱۳۶۰، یک مجیدی بود و یک فیلم مشهور (بایکوت)، که بازیگر اصلی‌اش بود و آتش جوانی و شور و التهابی که رو به خاموشی می‌رفت...؛ اما نه؛ درست مثل فیلم‌های دوران کلاسیک، در حالی که همه چیز حکایت از یک پایان بد داشت، یکی از گرمی‌ترین درونمایه‌های سینمایی در واقعیت رُخ داد و مایهٔ «بازیابی عزت نفس» به تولد سینماگری انجامید که خوش‌بین‌ترین کارشناسان هم، چنان حضوری را از او پیش‌بینی نمی‌کردند...

□

اکنون، شاید ساده باشد که مجیدی را فیلمسازی جدی و جهانی به

حساب آوریم؛ یک دهه و اندی گذشته، و خیلی چیزها به اثبات رسیده است؛ اما می‌دانیم که همین نگاه و همه این‌ها هرگز به سادگی به دست نیامده و به سادگی به دست نمی‌آید؛ و بعید است در این زمان و حالا، قدر آن به درستی دانسته شود! می‌ماند برای ... رازی هست در این مسیر و در درون آن فیلم‌ها و با این فیلمساز؛ که مکاشفه دیدن و بیشتر دانستن را تقویت می‌کند، و...

□

فیلم‌هایش بدوک، پدر، بچه‌های آسمان، رنگ خدا، باران و بید مجنون و چند فیلم مستند و کوتاه و نیمه‌بلند، آثاری هستند که حلقه‌های تجربه این سینماگر پرآوازه سینمای ایران را شکل می‌بخشند و بیننده دقیق‌شان را در معرض پرسش‌هایی بی‌شمار قرار می‌دهند؛ پرسش‌هایی برآمده از نهای‌ترین مجهولات بشری که یافتن پاسخ برای هر کدام‌شان، نیاز به عمری طولانی و سفرهایی پرمخاطره و دشوار در سرزمین‌های دور دست ذهن و خیال دارد؛ سفرهایی که شاید هر کدام از ما در طول زندگی، بیش و کم با بضاعتی آغازش کرده‌ایم و رفته‌ایم و از نیمه راه...؛ سفرهایی که ممکن است بازگشتی در آن‌ها نباشد، سفرهایی که ممکن است ناتمام بماند...؛ که هر سفری، دعوتی است برای رفتن...؛ و هستند مردمانی که هرگز به هیچ سفری نمی‌روند...؛ این فیلم‌ها در این سینما، ما را در معرض «پرسش» قرار می‌دهند؛ اگر نیک بنگریم، اتصال‌شان به جهان و محیطی که در آن زندگی می‌کنیم، عجیب و باورنکردنی است! یعنی واقعاً روزی فرا رسیده است که بگوییم سینمای ما از «غرایز» گذشته است؟!

چند فیلم و فیلمساز را در این تاریخ بلند (به نسبت سینما) می‌شناسید که با این پدیده آخرالزمانی، آن‌گونه آمیخته و هموند شده باشند که غرایزشان را پشت سر نهاده و با هستی به مکالمه نشسته باشند؟! (که غریزه هم بخشی از هستی آدمی است و ما را با آن جنگی و حرفی نیست؛

که جنگ آدمی با خودش، به قربانی شدنِ فطرت به پای غرایز است و سرپا شدنِ همه وجود به غریزه است؛ والا...

□

فیلم‌های "مجید مجیدی"، ما را در بضاعتی از پرسش و «فن» در سینمای ایران به خود می‌خوانند؛ فیلم‌هایی که در نگاه اول، هیچ کدام‌شان در مقایسه با سینمای تکنولوژیک این روزگار، حرفی برای گفتن ندارند؛ آن هم در قیاس با سینمای این عصر و زمانه که سرشار از جلوه‌های متخیل و بی‌نهایت ذهن بشر است و هر بیننده‌ای را به تسلیم و اعجاب وامی‌دارد. آری؛ سینمای مجیدی در برابر بخشی از سینمای فن‌آورانه این روزگار و در همان نگاه اول، مفهومی از نداشتن‌ها و کم داشتن‌ها را به ذهن متبادر می‌سازد تا هر داشتنی را! اساساً در برابر عظمت غریب آن سینمای پُرحجم که دستگاه عصبی را تحریک می‌کند و از مرزهای رویا فرا می‌رود، هنر هنرمند این جایی که جلوه‌ای ندارد؛ دارد؟!

اگر مترمان در دیدن فیلم، اعجاب است و تکنیک و کامپیوتر؛ تردید نکنیم که سینمای مجیدی، اعجابی در بیننده‌اش بر نمی‌انگیزد، و همین حالا می‌توان فراموش‌اش کرد...

اما نه؛ این سینما به خاطره‌ای دور، که به یادمان می‌آورد و رازهایی، که در خود نهفته دارد، تأثیری می‌گذارد، که در کمتر فیلمی می‌توان یافت و در کمتر اثری می‌توان دید. در این فیلم‌ها، دیداری هست و محرکی؛ فیلم‌هایی که در فقرشان، غنایی می‌یابیم و در ظاهرشان، عمقی؛ که خاص و مختص مردمان پیچیده مشرق‌زمین است؛ آنان که با خود در همه تاریخ «نشست» کرده‌اند، و توگویی با «همه هستی» به مکالمه نشسته‌اند.

فیلم‌های مجیدی، با همه سادگی‌شان، جذبه‌ای دارند که بیننده دقیق را به خود می‌خواند؛ اصلاً به گونه‌ای مرموزند و همین که «احساس» را برمی‌انگیزند و به شهادت می‌طلبند، و به ندای درون، پاسخی دارند،

جذاب‌اند. فیلم‌های مجیدی، اعجاب ما را بر نمی‌انگیزند، مقهورمان نمی‌کنند، فیلم‌های مجیدی ارادت ما را بر نمی‌انگیزند، و مجذوب‌مان می‌کنند.

آثار او فریبنده و ظاهرگرا و زودگذر نیستند، شاید به غایت تلخ و اثرگذار هم باشند، فیلم‌هایی که ساده و معنوی‌اند؛ در این زادگاه، همانی هستند که باید می‌بودند. آری، از این که در این جا که ما هستیم، خلق شده‌اند؛ متعجب‌ایم! یعنی سرانجام روزی فرا رسید که سینماگر این جایی...؟

... و پاسخ، در درون فیلم‌ها نهفته است؛ این ما نیستیم که می‌پرسیم، فیلم‌ها هستند که ما را در مکاشفه خود شریک می‌سازند. گاهی آدمی با تبدیل موضوعات به اشیاء و ناهماهنگی در محیط، ساختارها و نسبت‌های طبیعی آن‌ها را نابود می‌کند، و گاهی خود نیز تبدیل به شی‌ای می‌شود در میان اشیاء؛ آن وقت ارتباط‌ها گم می‌شوند و خویشاوندان، غریبه! و...، فیلم‌های مجیدی همیشه و در ابتدا غریبه بوده‌اند و غریب؛ اما زود راه‌شان هموار شده است، و زود...

فیلم‌های مجیدی، درست به روزنه‌ای می‌مانند که در باران‌اش دیده‌ایم؛ جوانی ناموزون در تزاخم دنیای خراب، با سماجت، سیاهی را می‌شکافد، و سرانجام، نوری است که می‌تابد...؛ و آشنایی از پس بیگانگی رُخ می‌نماید و...

□

این کتاب، به مسیر و زندگی و تجربیات و تخیل و بصیرت فیلمسازی می‌نگرد و می‌پردازد، که از راه‌های سخت و صعب‌العبور گذشته و با استقامت و سلامت و صلابت، پله‌پله بالا آمده و رشد کرده است؛ در ده سال اول حضورش در سینمای ایران، درست مانند همه آن فیلمسازان دوران کلاسیک، هر کاری کرده است، از کارگری صحنه و متشی‌گری تا بازی و فیلمنامه‌نویسی و کارگردانی و...

دریافت‌هایش از سینما، در دهه ۱۳۶۰ است و اوج حضورش، ایفای نقش اول بایکوت (محسن مخملباف) بوده؛ و پرداخت‌هایش اما، در دهه ۱۳۷۰ و دهه بعدش است، با فیلم‌هایی خوب و غیرمنتظره و جایزه‌ها و حضورهای بین‌المللی غیرمنتظره‌تر.

راست این است که "مجید مجیدی" بیش از آن که از این سینما دریافت کند، به اعتبار آن افزوده است و در یک کلام؛ حاصل دستاوردها و موارث‌های شخصی است، تا نظام سینمایی ما که...

□

رفته بودم بید مجنون را ببینم، دیدم عضلات چشم من هم فسرده‌اند؛ درست مثل یوسف فیلم، چشم‌ام هرگز باز نبوده است، تا از ماتریکس‌های دنیای اطراف‌ام عبور کنم؛ من هم بارها از خود پرسیدم؛ می‌بینم؟ نمی‌بینم؟ می‌بینم؟! نمی‌بینم؟! دیدم من هم دو احساس دارم، دو احساس متضاد...؛ من هم از خدا دو چشم خواستم؛ نه برای بیدار شدن میلی؛ که هیچ هم عیب نیست؛ برای بیداری دلی؛ که سال‌هاست خاموش و خفته است...

□

موتور محرک این کتاب، ساخته شدن و به نمایش درآمدن فیلم بید مجنون بود، برای همین، فیلم‌نوشت آن هم تنظیم و تقدیم شده است؛ اما مقصد، رسیدن به آن روشنی، به آن شاهد، و به آن موقعیت و قراری بود که در هستی، چنین تبلوری داشته است...، آری مقصد، همین مسیر است...؛ به قول گرامی شمس تبریزی؛ بسیار بزرگان را، در اندرون، دوست می‌دارم... الا ظاهر نکنم؛ که یکی دو، ظاهر کردم... حتی آن... ندانستند؛ و نشناختند...؛ خدا کند که به این ظاهر کردن و دعوت به دیدن، از قدر مجیدی و سینمای او کم نکرده باشم.

□

می ماند نثار احترامی و تشکری به مقام دوست و آن یاران و سروران
 ارجمند، عزیزان؛ "سیده راضیه حسینی"، "هیوا مسیح"، "نازنین
 بهادری"، "سیدناصر هاشم زاده"، "حسین خسرو جردی"، "امیر
 اسفندیاری"، "جواد نوروزیگی"، "امید نجوان"، "اصغر حیدریان" و
 همراه پرتلاش و صمیمی "محمود توسلیان"، و البته گرامی دوستان
 «انتشارات قصیده سرا» که راه پُرفراز و نشیب را به صبر و صمیمیت سیال
 نگاهشان و دست همیار و پشتیبان شان هموار کردند، همگی عزت شان
 افزون باد. خدا را شکر.

رضا درستکار